

EUGÈNE IONESCO

Le Piéton de l'air



عابرہوایی

| اوژن یونسکو | سحر داوری | مجموعہ آثار یونسکو (۲) |

تریدگل

عابرهوایی |

اوزن یونسکو |

مترجم: سحر داوری |

ویراستار: مهشید نونهالی |

نسخه‌پردازی: رحمان سهندی |

نمونه‌خوان: کیمیا نیک‌پور |

مدیر هنری و طراحی گرافیک: سیاوش نصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ اول | ۱۳۹۸ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۰۱-۱۸-۰۰ |

Bidgol Publishing Co. | انترپبیکل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه: تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵ ، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

bidgolpublishing.com |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است.*

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هراجرایی هستند.

بنابراین، نشر بی‌ذگل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به‌جد پیگیری خواهد کرد.

شخصیت‌ها

BRENGER
JOSÉPHINE
MARTHE

آقای برانژه، عابر هوایی
خانم برانژه، همسراو: ژوزفین
مادموازل برانژه، دختر او: مارت
روزنامه‌نگار (انگلیسی)
اولین مرد انگلیسی، با لباس مرتب
اولین زن انگلیسی، همسراو
پسر کوچولو، فرزند زوج انگلیسی اول
دومین مرد انگلیسی، با لباس مرتب
دومین زن انگلیسی، همسراو
دختر کوچولو، فرزند زوج انگلیسی دوم

JOHN BULL

جان بول، سرآهنگ
اولین پیرزن انگلیسی
دومین پیرزن انگلیسی
عمو دکتر
کارمند متوفیات (کارمند م.)
رهگذر دنیای لامکان^۱

در دادگاه:

قاضی

جان بول، که خود را به شکل جلا درآورده

مرد سفیدپوش

جلا چوبه دار

معاون قاضی

(شخصیت‌ها نباید لهجه انگلیسی داشته باشند.)

دکور:

کاملاً سمت چپ، خانه‌ای بیلاقی به سبک انگلیسی؛
کشتزاری به سبک کارهای دوانیه روسو^۱ یا اوتریو^۲ یا شاگال^۳،
بسته به سلیقه طراح صحنه. این خانه کوچک، همین‌طور
منظره‌ای که در پایین تشریح خواهد شد، باید فضایی رؤیایی
ایجاد کند. خلق این فضای رؤیایی باید بیشتر با امکانات
هنرمند پریمیتسو که در ظاهر ناشیانه می‌نماید صورت
گیرد تا با امکانات هنرمندی سوررئالیست یا هنرمندی که از
تکنیک‌های اپرا یا تئاتر شاتله^۴ الهام می‌گیرد. همه چیز نورانی
است. یعنی بدون سایه روشن، بدون گرفتگی و غیره... باقی
صحنه دشت پُر علف سرسبز و باطراواتی است که بر فلاتی
بر فراز دره‌ای قرار دارد. در انتهای دکور، تپه‌ای را در روبه‌رو
می‌بینیم. بلندترین نقطه فلات، که ماجرا در آنجا رخ می‌دهد،
نیم دایره است، تا از یک سو، پرتگاه خیلی نزدیک باشد و خود
را بر لبه آن احساس کنیم، و از سوی دیگر بتوان در انتهای سمت
راست، اولین خانه‌های سراپا سفید و آفتابی یک روز آفتابی ماه

آوریل را در یک شهر کوچک انگلیسی بینیم. آسمان بسیار آبی و بسیار صاف است. چندین درخت را بر صحنه می توان دید: درخت گیلاس و درخت گلابی که شکوفه کرده اند.

صداهاى بسیار ضعیف ترن‌هایی را از انتهای دره، در طول رودخانه کوچک قابل کشتی رانی می شنویم که البته رودخانه را هم نمی بینیم، اما از صدای خفیف سوت های کشتی، وجودش را حدس می زنیم. کابل های یک تله کابین را می بینیم که دو کابین کوچک فرمزیرآن بالا و پایین می روند. کمی بعد، به تدریج که ماجرا پیش می رود، وسایل دیگری و نیز تغییرات دیگری را بر صحنه خواهیم دید. به این ترتیب، هنگام گشت و گذار برانزه و خانواده اش بر لب پرنگاه، ویرانه هایی صورتی رنگ و پُر از گل می بینیم، مرز نیستی، پل نقره ای، و ترنی با خط آهن دندانه ای^۵ را بالای تپه روبه رویی و... خواهیم دید.

پرده که بالا می رود، دو پیرزن انگلیسی از سمت راست به طرف چپ صحنه می روند.

اولین پیرزن انگلیسی: اوه پس...

دومین پیرزن انگلیسی: پس، ما تو انگلیس هستیم.

اولین پیرزن انگلیسی: تو قلمرو گلاستر.

دومین پیرزن انگلیسی: چه یکشنبه خوبی نصیبمون شده.

صدای ناقوس های کلیسا را می شنویم.

ناقوس های کلیسای کاتولیکه.

اولین پیرزن انگلیسی: تو دهکده من کلیسای کاتولیک نبود.

در این لحظه، تویی به دومین پیرزن انگلیسی می خورد و

او روی برمی گرداند، در همان حال یک پسر بچه انگلیسی

از راه می رسد.

دومین پیرزن انگلیسی: اوه!

اولین پیرزن انگلیسی: (به پسر بچه) اوه! پسرۀ بد.

اولین مرد انگلیسی، پدر پسر بچه، ظاهر می شود.

اولین مرد انگلیسی: ساری [sorry]. پسر کوچولوی من رو می بخشید.

پسر بچه: عمداً نزدم.

اولین زن انگلیسی که همسر اولین مرد انگلیسی و مادر

پسر بچه است سر می رسد.

اولین زن انگلیسی: (به پسر بچه) باید مواظب باشی. هیچ خوب نیست. باید

از خانم معذرت بخوای.

پسر بچه: معذرت می خوام، خانم.

اولین مرد انگلیسی: (به خانم ها) ازتون واقعاً معذرت می خوام.

اولین زن انگلیسی: (به همان ترتیب) ازتون واقعاً معذرت می خوام.

دو پیرزن انگلیسی و والدین پسر بچه، ضمن ادای احترام

به یکدیگر، می گویند: «ساری، ما رو ببخشید.» از هم جدا

می شوند، به یکدیگر پشت می کنند و قدم می زنند.

در این حین، یک دختر بچه انگلیسی از راه می رسد، توپ

پسر بچه را برمی دارد و به او برمی گرداند.

اولین زن انگلیسی: (به دختر بچه) چه دختر کوچولوی مؤدبی.

دختر بچه تعظیم می کند.

در این حین، دومین مرد انگلیسی و همسرش، که والدین

دختر بچه اند، سر می رسند.

اولین زن انگلیسی: (به والدین دختر بچه) دختر کوچولوی شما واقعاً خیلی

مؤدبه، خانم.

اولین مرد انگلیسی: (به دومین مرد انگلیسی) دختر کوچولوی شما واقعاً خیلی

مؤدبه، آقا.

دومین مرد انگلیسی: (به اولی) مطمئناً پسر کوچولوی شما هم مؤدبه.

اولین زن انگلیسی: اون خیلی هم مؤدب نیست.

دومین زن انگلیسی: دختر کوچولوی ما هم همیشه مؤدب نیست.

چهار انگلیسی، ضمن ادای احترام به یکدیگر، باز هم

می‌گویند: «ساری، ساری» و از هم جدا می‌شوند و هرکدام

به راه خود می‌روند.

درهمین حال، اولین زن انگلیسی برای آخرین بار به پسر بچه

می‌گوید: «ای پسرۀ بد.»

پسر بچه، پنهانی، رو به والدینش دست‌ها را به بینی می‌گذارد

و شکلک درمی‌آورد.

دختر بچه: وای! چه پسر بچه بدی!

اولین پیرزن انگلیسی: (که دیده است.) وای! چه پسر بچه بدی!

دومین پیرزن انگلیسی: وای! پسرۀ بد!

دختر بچه: به کسی نمی‌گم. چغلی کار خوبی نیست.

روزنامه‌نگار از سمت چپ، از پشت خانه برانزه وارد می‌شود.

روزنامه‌نگار: (به اولین مرد انگلیسی) وای! چه صبح خوبی!

اولین زن انگلیسی: وای! چه یکشنبه خوبی، این طور نیست؟

اولین مرد انگلیسی: چه یکشنبه خوبی.

روزنامه‌نگار: از اون یکشنبه‌های درست و حسابی برای رفتن به بیلاقه.

انگلیسی‌ها قدم‌زنان و آسوده خارج می‌شوند.

روزنامه‌نگار که تنها مانده به سمت خانه خوبی برانزه می‌رود.

در همین لحظه برانزه سراز پنجره بیرون می‌آورد و به آسمان و

چمن می‌نگرد و می‌گوید:

برانزه: چه یکشنبه خوبی.

روزنامه‌نگار: آقای برانژه، لطفاً. شما آقای برانژه هستید؟ می‌بخشید، من روزنامه‌نگارم...

برانژه وانمود می‌کند که دارد می‌رود.

تمنا می‌کنم نرید، نرید.

سر برانژه دوباره نمایان می‌شود، درست مثل خیمه شب‌بازی.

من فقط می‌خواستم چندتا سؤال ازتون بکنم.

سر برانژه ناپدید می‌شود.

چندتا سؤال خیلی ساده. تمنا می‌کنم، آقای برانژه. فقط یک سؤال.

برانژه دوباره سرش را بیرون می‌آورد.

برانژه: من تصمیم گرفته‌م دیگه به سؤال‌های روزنامه‌نگارها

جواب ندم. (دوباره سرش را تو می‌برد.)

روزنامه‌نگار: فقط یک سؤال. سؤال روزنامه‌نگاری نیست، سؤال

روزنامه‌ایه. من رو مخصوصاً فرستاده‌ن این رواز شما پیرسم.

خیلی مهم نیست، خیلی مهم نیست، نگران نباشید.

برانژه: (سرش را دوباره بیرون می‌آورد.) من وقت چندانی ندارم. کار

دارم. یا بهتره بگم، کار ندارم، شاید هم کار پیدا کنم،

کسی چه می‌دونه؟ من از اروپا اومدم انگلیس استراحت

کنم، برای فرار از کار.

روزنامه‌نگار: (یادداشتش را بیرون می‌آورد.) اطلاع داریم. شما آمده‌ید

انگلیس. در قلمرو گلاسستر، تویه خونۀ پیش ساخته

زندگی می‌کنید، میون این علفزار، بالای بلندی سرسبزی

که بر فراز دره‌ست و اونجا (با دست دکور نشان می‌دهد.)

یه رودخانه کوچکی قابل کشتی‌رانی بین دو تپه مشجر

جاریه... ما اطلاعاتی کسب کرده‌یم، بابت این جسارت محترمانه ما رو می‌بخشید، آقا.

برانژه: رازی در کار نیست. وانگهی همه می‌تونن این رو ببینن. روزنامه‌نگار: روزنامه من مایله یک سؤال از شما بکنه، آقای برانژه عزیز.

برانژه: من دیگه نمی‌خوام به سؤال‌ها جواب بدم. (تظاهر به رفتن می‌کند. سرش ناپدید و دوباره پدیدار می‌شود.)

روزنامه‌نگار: آقای برانژه، نرید. یه سؤال خیلی ساده‌ست. یه جوابی بدید. می‌خوایم بگذاریم صفحه اول. با یه عکس از شما، نصف اندازه طبیعی.

برانژه: فوراً بگید آقا. من وقت ندارم. در حال استراحتم. **روزنامه‌نگار:** معذرت می‌خوام. از اینکه خلوت شما رو آشفته می‌کنم

متأسفم. حالا سؤال همیشگی روز شما می‌کنم: کی یک شاهکار جهانی از شما برصحنه‌های جهانی خواهیم دید؟

برانژه: من مایل نیستم به سؤال شما جواب بدم. **روزنامه‌نگار:** ای وای! چرا آقای برانژه؟

برانژه: ناچارم نزد شما اعترافاتی بکنم. من همیشه می‌دونستم که هیچ دلیلی برای نوشتن ندارم.

روزنامه‌نگار: این کاملاً قابل درکه. اما دلیل نداشتن که دلیل نمی‌شه. برای هیچ چیز دلیلی وجود نداره، این رو همه می‌دونیم.

برانژه: البته. منتها، با اینکه هیچ دلیلی وجود نداره، آدم‌ها خیلی کارها می‌کنن. اما کسانی که روحیه ضعیفی

دارن دلایلی ظاهری برای کارهاشون پیدا می‌کنن. و تظاهر می‌کنن که به این کارها اعتقاد دارن. می‌گن آدم

بالاخره باید به کاری بکنه. من از این دسته آدم‌ها نیستم.